

دکتر علی اکبر عباسی  
استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان  
Aa\_abbasi\_z@yahoo.com

## حاکمان خراسان و گسترش اسلام در عهد اموی

### چکیده

توسعه اسلام در ایالت خراسان عهد اموی به عوامل متعددی بستگی داشت غازیان، مجاهدان، فقیهان، عارفان، متکلمان و زاهدان هرکدام به نوعی در گروش بومیان به دین جدید موثر بودند. حاکمان خراسان هم در این ارتباط هم تاثیر مثبت و هم تاثیر منفی داشتند برخی حاکمان عرب خراسان زمانی که به فکر تثبیت حکومت خویش بودند به فکر همدل شدن با بومیان و مسلمان نمودن اشراف و توسعه نفوذ خویش در بین رعایای نجبا بودند تا از این طریق هم متدینین را از خود راضی نمایند و خویشتن را طرفدار گسترش اسلام نشان دهند و هم ثغور قلمرو خویش را در برابر تهاجم ترکان بهتر حفظ نمایند و بر شورش‌های احتمالی داخلی نیز بتوانند غلبه کنند از طرفی در مواردی نیز حاکمان منفعت طلب به جهت حس زیاده‌خواهی و ارجحیت درآمدهای اقتصادی بر رشد اسلام به اجبار از نومسلمانان جزیه می‌گرفتند و اصرار بر اهل ذمه بودن آنان داشتند و در این راستا بهانه‌هایی می‌آوردند که باعث ارتداد بسیاری از نومسلمانان شدند و عملاً تاثیر منفی در رشد اسلام داشتند.

**کلید واژه‌ها:** حاکمان خراسان، نومسلمانان، اشراف، جزیه، رعایا، دین اسلام.

## مقدمه

گسترش اسلام در ایران قرن اول هجری از مباحث مهم تاریخ ایران محسوب می‌شود. این تحول سریع مذهبی در طول تاریخ ایران بی‌سابقه بود با اینکه اقوام و ادیان دیگری غیر از اعراب و اسلام هم قبل و هم بعد از قرن اول هجری به ایران وارد شدند تنها دین اسلام باعث تحولی همه جانبه در بین قشرهای وسیعی از مردم گردید. ایرانیان به صورتی گسترده از دین فاتحان استقبال نمودند و آئین اجدادی خویش را ترک گفتند. مشکلات دین قبلی و فساد موبدان زرتشتی از سویی و جذابیت‌های دین جدید از سویی دیگر در این تحول مذهبی بسیار موثر بودند. آنچه توسعه دین جدید را سرعت بخشید فقط تلاش مجاهدان و یا زهد زاهدان و عارفان نبود مسلمات تاکید دین جدید بر برابری انسانها و نفی نظام‌های طبقاتی و سادگی و بی‌پیرایگی مراسم اسلام هم در توسعه آن موثر بوده است.

اما آنچه در این تحقیق در پی آن هستیم جایگاه و نقش حاکمان عهد اموی خراسان در توسعه دین اسلام در آن ایالت در طول یک قرن است. حاکمان و نمایندگان خلفای اموی در رشد و توسعه اسلام در بعد مثبت یا منفی آن چه تاثیری داشتند؟ امیران خراسان عملاً باعث رشد اسلام و یا مانع توسعه این دین بودند؟ آیا تاثیرات مثبت حاکمان محدود به دوره عمر بن عبدالعزیز و امیران منسوب وی بود؟ در این مقاله چگونگی تاثیر امیران خراسان بر توسعه اسلام در آن ایالت در بعد مثبت و منفی مورد تجزیه و تحلیل و بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

## مبارزه عملی امیران با توسعه اسلام به دلایل اقتصادی

دولتمردان اموی به جز استثناهایی مثل عمر بن عبدالعزیز بیشتر از اینکه به فکر گسترش اسلام باشند در اندیشه توسعه قلمرو حکومتی و اقتدارشان بودند درآمدهای اقتصادی نیز می‌توانست برای ایشان مهم باشد در همین راستا بر خلاف اصول اسلامی و در ولایات

مختلف ایران از مردم در نوروز و مهرگان هدیه اجباری می گرفتند در زمان خلافت معاویه ده میلیون درهم در هر کدام از این اعیاد به نزد وی فرستاده می شد<sup>۱</sup> و حجاج نیز بر گرفتن اینگونه هدایا اصرار داشت<sup>۲</sup> بعد از سال صد هجری و در دوره های متاخر اموی هم این حس اقتصادی امیران اموی ادامه یافت<sup>۳</sup>. طبیعتاً زمانی که گسترش اسلام با منافع اقتصادی این افراد در تضاد بود کسب درآمدهای مالی ارجحیت داشت حتی وقتی حاکمان خراسان در عهد عمر دوم با دستور خلیفه مبنی بر قطع اخذ جزیه از نومسلمانان مواجه شدند موضوع کاهش درآمد دولت اموی و لزوم اخذ جزیه از نومسلمانان را مطرح می ساختند<sup>۴</sup>. هزینه های لشکرکشی و مراقبت از ثغورو حس مال طلبی امیران عربی که اهل بذل و بخشش های کلان بودند باعث می شد که درآمدهای اقتصادی اهمیت خیلی زیادی داشته باشد.

#### ۱- حجاج بن یوسف، عمر بن عبدالعزیز و نومسلمانان

گسترش اسلام و توسعه فتوح و گروش مردم به دین اسلام در همه دوره اموی یکسان نبود در برخی از دوره ها بنا به دلایلی، توجه به دین اسلام و رها کردن ادیان جاهلی در گستره وسیعی مطرح می شد دوران خلافت ولید اول اموی و حاکم زبردستش حجاج موضوع گرایش دست جمعی گروههای زیادی از مردم خراسان به دین اسلام مطرح شد. حجاج یکی از دولتمردان اموی بود که از نخبگان نظامی و اداری دولت آنان محسوب می شد و امویان با کمک وی آل زبیر و ابن اشعث را شکست دادند و البته اعتقادی به مبانی دین اسلام نداشت وی اصرار به اخذ جزیه از نومسلمانان داشت تا با درآمد بیشتر پایه های دولت اموی را مستحکم نماید. حجاج از کوفه بر کل شرق جهان اسلام نظارت داشت. او به نمایندگان و حکام زبردستش در خراسان تاکید می کرد که از نومسلمانان جزیه بگیرند اقدامی که با مخالفت بسیاری از غازیان و مجاهدان مسلمان

مواجه شد و عمر بن عبدالعزیز بعدها، حجاج را به واسطه این اقدام لعن می‌نمود<sup>۵</sup> پس از اتمام دوران خلافت ولید و برادرش سلیمان، عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید در دوران کوتاه خلافت وی به سرسختی با گرفتن جزیه از اهل کتاب مسلمان شده مخالفت شد و عمر در نامه خویش به حاکم خراسان تاکید می‌نمود که «جزیه را از هرکس به قبله تو نماز می‌خواند بردار»<sup>۶</sup> عمر دوم در این باره خیلی حساس بود و برخلاف حجاج شهادت لسانی را کافی می‌دانست وی در این باره می‌گوید؛ «اگر جزیه ذمی را در پله ترازو نهاده و آماده پرداخت کرده باشند و ذمی مسلمان شود نباید از او گرفته شود»<sup>۷</sup> از زاویه‌ای دیگر و به نحوی سختگیرانه‌تر نیز روایتی از وی نقل است؛ اگر کافر ذمی یک روز پیش از آنکه سال به پایان رسد مسلمان شود جزیه آن سال از او گرفته نمی‌شود»<sup>۸</sup> و در جواب یکی از اشراف خراسان که منفعت طلبانه به وی توصیه کرده بود نومسلمانان را با ختنه کردن بیازمای گفت؛ من آنان را به بهانه ختنه از اسلام بازدارم آنان اگر اسلام آوردند و اسلامشان صحیح و پسندیده شود برای پاک شدن شتاب خواهند کرد<sup>۹</sup> (بدین وسیله بدست وی و با سیاست‌های وی چهار هزار نفر مسلمان شدند و آرزوی وی که توسعه اسلام و نه درآمد بیشتر بود برآورده شد و وقتی امیر خراسان ضرر اقتصادی ناشی از آن را مطرح نمود وی در نامه‌ای دیگر نوشت؛ «خداوند پیامبرش را دعوت کننده و نه باج‌گیرنده فرستاد هر کس که به دین اسلام درآمد هر آنچه برای ماست برای او هم هست و هر چه بر ماست بر او نیز هست...»<sup>۱۰</sup> و بدین‌گونه اصل و مبنا را بر توسعه اسلام و نه منافع اقتصادی قرار داد و حاکمان منفعت طلب را عزل نمود و تاکید داشت که اگر امیران به اموالی بیش از خراج ماخوذه معمول از مسلمین و اهل ذمه نیاز دارند از خلیفه بخواهند تا از مرکز برایشان اموال کمکی بفرستد.

عمر بن عبدالعزیز در عمل جراح بن عبدالله حکمی که نفع اقتصادی را مطرح ساخته بود از حکومت بر خراسان برکنار ساخت و عبدالرحمن قشیری را جایگزین وی ساخت<sup>۱۱</sup> خلیفه حتی اصرار داشت با وجود ضرر اقتصادی اخذ هدایای اجباری از بومیان در نوروز و مهرگان را براندازد<sup>۱۲</sup> روش عمر دوم دوامی نداشت و او فقط دو سال بر جایگاه خلافت امویان تکیه زده بود و درگذشت. حاکمان منصوب از ناحیه یزید بن عبدالملک با تاسی به شیوه حجاج<sup>۱۳</sup> و برای درآمدهای بیشتر اخذ جزیه از نومسلمانان را از سر گرفتند.

## ۲- اشرس بن عبدالله و موضعگیری دوگانه

اشرس از جمله حاکمانی بود که از سوی خلیفه اموی هشام به امارت خراسان منصوب شد (در سال ۱۱۰ هجری) وی در ابتدا شاید تحت تاثیر بدنامی امرایی مثل حجاج و خوشنامی خلیفه‌ای مثل ابن عبدالعزیز، شور و شوق زیادی برای جهاد و گسترش اسلام از خود نشان داد و در همین راستا شخصیت‌های دینی مهمی چون ابوالصیداء، صالح بن طریف و ربیع بن عمران را به سمرقند و دیگر بلاد فرستاد تا مردم را به اسلام فراخوانند و قول داد در صورتی که ذمیان آیین اسلام را بپذیرند جزیه را آنان بردارد<sup>۱۴</sup> اما با کاهش درآمد حاکمان برخی از شهرهای زیرمجموعه حکومت اشرس، عامل وی بر سمرقند از رشد اسلام و قطع خراج و دردهای خود به وی نامه نوشت که «خراج نقصان یافته»<sup>۱۵</sup> اشرس که مثل بسیاری دیگر از امرای اموی گسترش اسلام را تا حدی بر می‌تافت تا برای امارت وی کاهش درآمدهای او در پی نداشته باشد بر خلاف وعده‌ی قبلی به مبلغان و برخلاف معیارهای اسلامی به عاملان خویش نوشت که جزیه را تمام و کمال از تمامی کسانی که قبلاً می‌ستانده‌اند همچنان بگیرند و بهانه وی نیز این بود که؛ «... مرا خبر از نقصان خراج داده‌اند حال آنکه خراج قوت مسلمانان است و نیز شنیده‌ام که مردم سغد و آن حوالی به رغبت اسلام نیاورده‌اند بلکه مسلمان شده‌اند تا از دادن جزیه معاف باشند پس

بنگر آنان را که ختنه شده‌اند و فرائض را به جای می‌آورند و سوره‌ای از قرآن را می‌خوانند از جزیه معاف دار...»<sup>۱۶</sup> و عملاً حتی یک نفر تازه مسلمان را از جزیه معاف ننمود. امیران و عمال تحت امرش نوشتند که اینان مسلمان شده و حتی مساجدی ساخته‌اند<sup>۱۷</sup> ولی اشرس اصرار نمود که جزیه باید از تمام کسانی که قبلاً گرفته می‌شده، اخذ شود حتی اشرس کسانی را که با فرمان جدیدش هماهنگ نبودند برکنار نمود و با نومسلمانی که حاضر به پرداخت جزیه نبودند، جنگید<sup>۱۸</sup> و این موضوع پایه‌های اقتدار امویان را در فرارود متزلزل ساخت و شعارها و تبلیغات داعیان عباسی که در این سالها مدام پنهانی مردم بر ضد بنی امیه می‌شوراندند و آنان را ستمگر و بی‌دین می‌خواندند پذیرفتنی‌تر نمود.

### تلاش برای گسترش اسلام به جهت تثبیت حکومت از طریق مسلمان نمودن اشراف

غیر از درآمدهای اقتصادی، آنچه برای خلفا و امرای اموی اهمیت زیادی داشت استقرار و تثبیت حکومتشان بود و برای نیل به این مقصود گاه بر خلاف تعصب قبیله‌ای نخبگان قبایل مخالف را به کار می‌گرفتند و یا از بسیاری از کینه‌ها چشم‌پوشی می‌نمودند همچنین بخشش‌هایی را به بزرگان و اشراف داشتند تا بتوانند عوام مطاع آنان را نیز در اختیار داشته باشند و از این راه با اشراف بومی ایالات انس می‌گرفتند و در مواردی برای نیل به مقصود بزرگان بومی را مسلمان می‌نمودند و غیرمستقیم باعث گسترش و توسعه اسلام شده و خود را در میان غازیان که در ایالات دوردستی چون خراسان و در مرزها و ثغور کم هم نبودند خوشنام می‌ساختند این سیاستی بود که در مرکز حکومت اموی دمشق هم اجرا می‌شد و از همان ابتدای دوران اموی یکی از دلایل استحکام اقتدار معاویه هماهنگی وی با اشراف شام<sup>۱۹</sup> و تا حدودی حتی با برخی از اشراف عراق بود.

### ۱- امیران خراسان و دوستی با اشراف آن ولایت

با وجود از بین رفتن نظام طبقاتی رسمی بعد از ورود اسلام نفوذ دهقانان شاخص و اشراف محلی در بین رعایا باقی ماند و این طبقه که معمولاً راحت‌تر خود را با شرایط حکومتی وفق می‌دهند و تغییر آیین آنان نسبت به طبقات پایین‌تر در این راستا راحت‌تر است می‌توانستند در توسعه آیین جدید و هم در تثبیت حکومت اعراب مسلمان سهم موثری داشته باشند و در مواردی داشتند. مردم عادی هم در مواردی چشم به عملکرد اشراف و دستوره‌های آنان داشتند

حاکمان خراسان در عهد اموی وظیفه حساسی را برعهده داشتند هم باید آن ولایت پهناور را اداره می‌کردند و با شورش‌های احتمالی مقابله می‌نمودند و با وجود دوری به دمشق، باید قلمرو مسلمانان را توسعه می‌دادند از پس تهاجم ترکان برمی‌آمدند و این مهم بدون کمک‌گیری از بومیان میسر نبود برای همین بود که بیشتر حاکمان خراسان سعی در ارتباط با اشراف بومی داشتند در آن عهد امیران نظامی عرب شمالی یا جنوبی بودند که معمولاً از دمشق به خراسان می‌رفتند و در اداره قلمرو وسیع و سرکوب شورش‌های زیدی و یا شورش‌هایی شبیه شورش حارث بن سریج تا قیام سیاه‌جامگان موفق بودند. امیران برای موفقیت در خراسان شگردهای زیادی را به کار می‌بستند. یکی از این راه‌ها بهره‌مندی از انرژی بومیان بود. براساس این واقعیت، بسیاری از امیران از توانایی‌های بومیانی که بر آیین باستانی خاندانهای خویش بودند بهره می‌بردند

امیران مطرح و کسانی که سالها در ولایت خراسان فرمانروایی نمودند با دهقانان بومی رابطه صمیمی داشتند و از نفوذ آنان در بین عوام به نفع خویش استفاده می‌نمودند. در ادامه به نمونه‌هایی از این ارتباطات اشاره می‌شود.

## الف- زادان و مهلب

زاذان از جمله مشاوران مطرح ایرانی حجاج بود و با مشورت وی حجاج بن یوسف حکم امارت مهلب بن ابی صفره سردار نامدار ازدی را بر خراسان نوشت<sup>۲۰</sup> مهلب از حاکمان موفق بود و خراسانیان از ولایت وی بر آن ناحیه خشنود شدند و مهلب تا زمان مرگش در مروالروند حاکم آن ناحیه باقی ماند. مهلب با حمایت بومیان ازارقه را در سرتاسر ایران تارمار کرد<sup>۲۱</sup> و امارت خراسان در واقع پاداش خدمات وی در نبردهای سهمگینش با خوارج بود. رقیب خاندان مهلب هم با کمک بومیان خراسان با ملوک فرارود نبرد می‌کرد و قبل از مرگش تاکید داشت در بین همراهان عجمش عزیزتر است تا در بین اعراب<sup>۲۲</sup> حیان نبطی از مهمترین ایرانیان همراه قتیبه محسوب می‌شد و در بخش بعدی مقاله بدان اشاره خواهد شد.

### ب- اسد و دهقانان بلخ

یکی دیگر از حاکمان مطرح خراسان که در دو مرحله حاکم آن ولایت شد اسد بن عبدالله قسری بود وی نیز از حاکمان سرشناس آن ناحیه بود و یک چند با درایت و تدبیر جلوی توسعه دعوت عباسی را گرفت وی برادر خالد بن عبدالله حاکم معروف اموی عراق بود و با پشتیبانی برادرش در خراسان اقدامات مهمی انجام داد. اسد با دهقانان بلخی و اشراف محلی رابطه مناسبی داشت و اشراف بومی وی را حاکمی مردمدار می‌دانستند و برایش هدیه‌های گرانبهای طلائی و نقره‌ای می‌آوردند و خصوصیات کامل یک فرمانروای واقعی مثل پرحوصلگی، گشاده‌دستی، فرخنده‌فالی و بزرگمردی را در وی جمع شده می‌دیدند و وی را در این زمینه با فرمانروایان باستانی ایران مقایسه می‌نمودند<sup>۲۳</sup>. همین ارتباط صمیمی باعث شد تا در یکی از جشن‌ها اسد به شوخی سببی را به سمت یکی از اشراف بومی پرت نماید و دملش پاره و بیمار گردد. شاید دلیل اینکه کودکان بلخی که در شعری شکست اسد را مطرح و وی را سرزنش کردند<sup>۲۴</sup> از سوی وی تنبیه نشدند، به



جهت همین ارتباط مناسب بوده باشد. در موارد یاسد حتی برای تنبیه خاطیان از شمشیر بزرگان بومی استفاده می‌نمود<sup>۲۵</sup> تا اسد زنده بود با وجود فراوانی داعیان عباسی و فعالیتشان، آنان نتوانستند قیامشان را علنی کنند.

### ج- سلم بن زیاد و رابطه مناسب با اشراف بومی

مردم بومی خراسان با سلم بن زیاد حاکم خراسان نیز رابطه خوبی داشتند چنانکه نام بیست هزار از مولودهای خود را به احترام وی سلم نام‌گذاری نمودند<sup>۲۶</sup> و البته سلم به اندازه دیگر امیران سرشناس معروف و موفق نبود بسیاری از بومیان برای وی هدایای گرانبها می‌آوردند<sup>۲۷</sup> و او نیز به فکر رفع نیازهای بومیان و به خصوص اشراف بود.

### د- نصر بن سیار و بخارخداه

نصر بن سیار حاکم خراسان از معدود امیرانی بود که سالها قبل از فرمانرواییش نیز در آن ایالت ساکن بود نصر می‌دانست که بدون جلب نظر بومیان اداره خراسان آسان نیست وی پیری مجرب بود که بیشتر سالهای عمرش را در خراسان گذرانده بود. بخار خداه از بزرگان شهر بخارا به نصر اعتماد زیادی داشت و در هنگام مرگ به وی وصیت نمود<sup>۲۸</sup> اقامت طولانی و پیوند منافعش با بومیان سبب شده بود زبان آنان را فراگیرد<sup>۲۹</sup> نصر بن سیار در همین راستا جزیه را از اشراف و عوام نومسلمان برداشت و جزیه اهل کتاب را برای جبران کمبودهای ایجاد شده افزایش داد. اصلاحات نصر می‌توانست در دراز مدت سبب نفوذ مجدد امویان در بین مسلمین خراسان گردد اما این تحول خیلی دیر انجام شد و زمانی صورت گرفت که بسیاری از مسلمانان آن ناحیه به نهضت عباسیان پیوسته بودند.

### ۲- اسلام آوردن اشراف بومی بدست امیران اموی

برخی از حاکمان برای ریشه‌دار نمودن نفوذ خویش، سعی در مسلمان نمودن اشراف بومی داشتند و از طریق اشراف عوام زیادی که تابع بزرگان بودن دین اسلام را می‌پذیرفتند

و بدین صورت هم دین اسلام توسعه می‌یافت و هم نفوذ حاکمان بیشتر می‌شد و بومیان با جان و دل در خدمت امیران به عنوان نمایندگان خلفای اسلام قرار می‌گرفتند. معمولاً امیران موفق این روش را داشتند و حتی داعیان عباسی با این روش موفقیت زیادی در جذب بومیان داشتند یا با مسلمان نمودن آنان و یا با تغییر گرایش مذهبی‌شان به نفع نهضت و به ضرر امویان و توجه دادن آنان شخصی از خاندان پیغمبر برای حکومت، امور خراسان را برای امیران آن سامان آشفته نمودند. در ادامه نمونه‌هایی از امیرانی که موفق شدند برخی از بزرگان بومی را به دین اسلام درآورند اشارتی می‌شود.

#### الف- مُهَلَّب بن ابی‌صفره و اسلام آوردن غزوان

مُهَلَّب از سرداران نظامی یمانی بود که با نبوغ خویش خوارج را تار و مار کرد وی در شکست نهایی مختار نیز بی‌تاثیر نبود مُهَلَّب از خشونت‌های دیگر سرداران اموی خالی نبود با وجودی که وی مدتی هم در خدمت آل‌زبیر بود ولی به جهت نبوغ ذاتیش مورد توجه امویان واقع شد. مهلب با وجود خشونت‌های گسترده ذاتی بنا به مصالح حکومتی و هم به جهت وعده و وعید اخروی سعی در مسلمان نمودن اشراف بومی داشت غزوان اسکاف بزرگ زم بدست مهلب مسلمان شد و از همراهان یزید بن مهلب بود<sup>۳۰</sup> اصالت غزوان از مرو بود. عطاء خراسانی از بومیان مسلمان و از موالی مهلب بود<sup>۳۱</sup> طبیعتاً وی نیز بدست مُهَلَّب مسلمان شده بود اصالت عطاء جوزجانی بود شخصیت‌هایی مثل غزوان و عطا که اولی از اشراف و دومی از شخصیت‌های مهم علمی بود می‌توانستند در اسلام آوردن بومیان موثر باشند.

#### ب- مسلمان شدن طغشاده بدست قتیبه بن مسلم

قتیبه بن مسلم از سرداران معروفی بود که حدود یک دهه از طرف خلیفه اموی ولید بن عبدالملک به حکومت خراسان دست یافت. قتیبه کاردانی و درایتش را در رفع شورش

خطرناک و تهدید کننده ابن اشعث و همچنین اداره نمودن شهر ری و بیرون راندن شورشیانی چون عمر بن ابی الصلت از آن ایالت به حجاج نشان داده بود. این سردار باهلی راههای زیادی را برای استقرار اسلام در بخارا آزمود و در نهایت موفق به تحکیم اسلام در آن شهر شد. امیران زیادی قبل از قتیبه بن مسلم باهلی مثل عبیدالله بن زیاد ثقفی (۵۵-۵۴)، سعید بن عثمان اموی (۵۹-۵۶)، سلم بن زیاد ثقفی (۶۴-۶۳)، امیه بن عبدالله اموی (۷۸-۷۴)، مهلب بن ابی صفره ازدی (۸۲-۷۸) به این شهر رسیده و حتی بعضا آن را فتح هم نموده بودند اما در نگه داشتن آن توفیقی نداشتند اما قتیبه باهلی اسلام را در آن شهر مستحکم نمود و یکی از برنامه وی برای این کار مسلمان نمودن اشراف بومی و استفاده از نفوذ آنان جهت استقرار و تحکیم و تثبیت موقعیت مسلمانان در آن شهر بود. با اینکه قتیبه در مواردی نسبت به بومیان بسیار سخت گیر بود و کشتارهای گسترده‌ای از آنان در برخی شهرها به جهت عهدشکنی شان داشت<sup>۳۲</sup>، در مواردی نیز با سیاست به فکر دلجویی از بومیان بود. به جهت ارتباط مناسب قتیبه با بزرگان محلی، وی در فتوح از کمک دهقانان بلخ و اشراف بومی آن شهر بهره مند شد همچنین اشراف سرزمین چغانیان نیز در همین راستا به وی پیوستند<sup>۳۳</sup> دقیقاً معلوم نیست اشراف بلخ و سرزمین چغانیان مذکور مسلمان شده بودند و وی را در فتوح همراهی می کردند و یا همچنان بر دین سابق خویش بودند ولی در منابع به اسلام آوردن برخی از بزرگان بومی مثل طغشاده و یا حیان تصریح شده است. نرشخی در این باره می نویسد، قتیبه فرزند خاتون بخارا را گرامی داشت نام فرزند خاتون طغشاده بود؛ «طغشاده به دست وی ایمان آورده بود و ملک بخارا می داشت تا زنده بود و از بعد او تا روزگار نصر سیار سی و دو سال ملک بخارا بدست او بود و او را در اسلام پسری شد او را قتیبه نام کرد از بس که قتیبه دوستی با او کرده بود...»<sup>۳۴</sup> حاکمان بعد از قتیبه و حتی رقبای او که سیاست درست وی در این باب را درک کرده بودند طغشاده

را برکنار نمودند، هرچند برخی از اقدامات طغشاده بر ضد مسلمانان هم سالها بعد از قتیبه و در دوران حکومت اسد گزارش شده است<sup>۳۵</sup> و اسد هم با وجود این اقدامات، وی را گرامی می‌داشت. حیان نبطی مسلمان شده بود و در مواردی که احساس می‌کرد نزاع قبیله‌ای عرب و نه فتح اسلامی مدنظر جنگجویان عرب است خود و یارانش را کنار می‌کشید<sup>۳۶</sup> حیان اصلنا خراسانی و شاید هم دیلمی بود؛ «ایدون گویند خراسانی بود و گروهی گویند دیلم بوده»<sup>۳۷</sup> وی صاحب رای و تدبیر بود (... به رای نیک بود...)»<sup>۳۸</sup> هفت هزار ایرانی با حیان بود<sup>۳۹</sup> قبل از دوران قتیبه از همراهی حیان و یارانش با حاکمان خراسان ذکری در منابع نیست و بعد از مرگ وی فرزندش مقاتل موقعیت مهمی را در نزد حاکمان خراسان داشت.

### ج- یزید بن مهلب و مسلمان نمودن صول

یزید رقیب قتیبه بعد از وی حاکم ولایت پهناور خراسان شد او هم با وجود خشونت‌های ذاتی و با وجود قتل عام مردم گرگان پس از تسلط بر شورش آنان، در مواردی سیاست مسلمان نمودن اشراف بومی را ادامه داد صول نام باستانی اشراف محلی گرگان بود که در قرون اسلامی نیز به کار می‌رفت.<sup>۴۰</sup> یکی از این صول‌ها صولی بود که توسط یزید فرزند مهلب مسلمان شد و همراه وی در جنگ عقر شرکت کرد و در همان نبرد کشته شد<sup>۴۱</sup> بنا به روایتی نیز صول از بزرگان قهستان (منطقه کوهستانی خراسان جنوبی) بود که بدست یزید مسلمان شد و در فتح گرگان از همراهان وی بود<sup>۴۲</sup> صول از مسلمان شدگان بدست یزید بن مهلب بود و از موالی او محسوب می‌شد. یزید اصرار داشت وی را مُبَلَّغ دین و دعوت کننده به کتاب خدا و سنت پیغمبر بداند ولی مخالفان این سردار یمانی مثل یزید بن عبدالملک اموی وی (صول) را با لقب تحقیرآمیز فرزند ختنه نشده مورد خطاب قرار می‌دادند.<sup>۴۳</sup> از نسل این اشراف و یا رعایای تابع آنان شخصیت‌های بزرگی در علوم عقلی و نقلی و اسلامی پیداشدند. ابوبکر صولی نویسنده از ادبا بزرگ از نسل وی<sup>۴۴</sup> در عهد شکوفایی علمی تمدن اسلامی- ایرانی بود.

### د- نقش اسد بن عبدالله در مسلمان نمودن اشراف بومی

اسد بن عبدالله از معدود حاکمانی بود که در دو مرحله امیر خراسان و حاکم بر آن ولایت شد و او نیز به فکر آرام نمودن قلمرو حکومتی خویش و راضی نمودن بومیان بود. اسلام آوردن اشراف در آرام شدن اوضاع منطقه‌ای که نفوذ داشتند موثر بودند طبیعتاً حاکمان باهوش به فکر مسلمان نمودن اشراف بودند در این راستا اسد بن عبدالله قسری برای مسلمان نمودن سامان خداه جد سامانیان تلاش زیادی انجام داد. «...سامان خداه جد سامانیان را که از بلخ گریخته بود اکرام کرد و حمایت کرد و دشمنان او را قهر کرد و بلخ را به وی باز داد سامان خداه بدست وی ایمان آورد...»<sup>۴۵</sup> وی به احترام اسد نام یکی از فرزندان او را نیز اسد گذاشت یکی از بزرگان بخارا نیز پس از اسلام آوردن نام خویش را از کدرخینه به احمد تغییر داد. اسلام آوردن این اشخاص موقعیت اسلام و مسلمانان را در بخارا تثبیت نمود. درست قبل از اسلام آوردن اشراف بومی بخارا در دوران امارت اسد مسلمانان مهاجر در دوره حکومت قتیبه در اواخر قرن اول در آن شهر مسلح رفت و آمد می‌کردند و بر جان خویش ایمن نبودند «...مردمان را فرمود تا سلاح با خود بیرون آورند، به سبب آنکه اسلام هنوز نو بود، و مسلمانان از کافران ایمن نبودند...»<sup>۴۶</sup> و چند بار با شورش بومیان، شهر از دست مسلمین خارج شد<sup>۴۷</sup> ولی با سیاست مسلمان نمودن بانفوذان بومی و اسکان اعراب، اسلام در آن شهر تثبیت گردید.

### ه- نصرین سیار و اسلام آوردن برخی از بزرگان زادگان بخارا

نصر آخرین حاکم خراسان عهد اموی در مواردی که امکانش بود این شیوه را پیاده می‌نمود وی نیز برخی از بزرگان بومی را مسلمان نمود. نرشخی در این باره می‌نویسد؛ «دو دهقان از بخارا بیامدند هر دو از خویشان بخارخداوند بودند و هر دو به دست نصرین سیار اسلام آورده بودند و بزرگان زادگان بودند»<sup>۴۸</sup> طبیعتاً سیاست نصر در افزایش میزان دریافت جزیه از اهل کتاب و معاف نمودن مسلمانان از آن هم در اسلام آوردن نجیبی تأثیر نبود.

## نتیجه‌گیری

حاکمان خراسان در عهد اموی معمولاً به فکر توسعه اسلام و گسترش این آیین بودند. منتهی تا جایی که برای منافع اقتصادی‌شان ضرری نداشته باشد و درآمدشان کاهش نیابد. برخی از حاکمان بدلیل از دست دادن منافع اقتصادی عملاً با گسترش اسلام در بین اهل ذمه مخالفت می‌کردند و بهانه‌هایی را مطرح می‌نمودند تا از تازه مسلمانان جزیه بگیرند و تلاش عمر دوم (عمر بن عبدالعزیز) برای تغییر دادن این رویه کوتاه مدت بود و به جایی نرسید ولی در کنار این نقش منفی برخی از امیران خراسان برای تثبیت موقعیت و حکومت امویان به فکر مسلمان نمودن اشراف بومی و افزایش سیطره و تسلط خویش بر امور از طریق آنان در بین رعایا بودند آنها با این کار تاثیر مثبتی بر رشد اسلام در خراسان داشتند. حاکمان موفق‌تری مثل مهلب بن ابی‌صفره ازدی و فرزندش یزید، قتیبه بن مسلم باهلی، اسد بن عبدالله قسری و نصر بن سیرتمیمی با این روش در توسعه اسلام و تثبیت آن در خراسان و فرارود موثر واقع شدند، به گونه‌ای که بعد از شورش خراسانیان بر ضد دولت اموی و برافتادن امویان آیین اسلام در آن ناحیه پایدار باقی ماند.

## یادداشت‌ها:

- ۱- ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دارالجمیل، ط الاولی، ۱۹۹۲/۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۴۲۰؛ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، التاریخ، بیروت، دارصرار، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۱۸.
- ۲- ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسه، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ط الاولی ۱۹۹۰/۱۴۱۰، ج ۲، ص ۷۰۴.
- ۳- یعقوبی، التاریخ، ج ۲، ص ۳۱۳.
- ۴- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۶/۱۴۰۷، ج ۹، ص ۱۸۸.
- ۵- یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت، دارصرار، الطبعة الثانیه، ۱۹۹۵، ج ۳، ص ۲۷۴.
- ۶- ابن مسکویه الرازی، تجارب الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی، سروش، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۴۶۵.
- ۷- ابن سعد، طبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ط الاولی ۱۹۹۰/۱۴۱۰، ج ۵، ص ۲۷۵.
- ۸- همان، ج ۵، ص ۲۷۵.
- ۹- همان، ج ۵، ص ۳۰۱.
- ۱۰- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، سهیل ذکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ط الاولی ۱۹۹۶/۱۴۱۷، ج ۸، ص ۱۴۶.
- ۱۱- طبری، محمد بن جریر، التاریخ طبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت دارالتراث العربی، ط الثانیه، ۱۹۶۷/۱۳۸۷، ج ۶، صص ۵۵۸-۵۵۹.
- ۱۲- ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۶، ص ۶۷؛ طبری، التاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۶۹.
- ۱۳- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، العبر، تحقیق خلیل شهاده، بیروت، دارالفکر، ط الثانیه ۱۹۸۸/۱۴۰۸، ج ۴، ص ۲۴۰.
- ۱۴- طبری، التاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۴.

- ۱۵- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن الکرام، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصار، ۱۳۸۵/۱۹۶۵، ج ۵، ص ۱۴۷؛ ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولى ۱۴۱۲، ج ۷، ص ۱۳۵.
- ۱۶- ابن خلدون، العبر، ج ۳، ص ۱۰۹؛ طبری، التاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۵؛ ابن مسکویه الرازی، تجارب الامم، ج ۳، ص ۴۱.
- ۱۷- ابن خلدون، العبر، ج ۳، ص ۱۰۹.
- ۱۸- طبری، التاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۵.
- ۱۹- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، ۱۳۶۸، ص ۱۶۰-۱۵۹.
- ۲۰- طبری، التاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۲۰.
- ۲۱- دینوری، اخبار الطوال، صص ۲۸۰-۲۶۹.
- ۲۲- یعقوبی، التاریخ، ج ۲، ص ۲۹۵.
- ۲۳- طبری، التاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۴۰؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۲۱۶.
- ۲۴- طبری، التاریخ طبری، ج ۷، صص ۴۳-۴۴.
- ۲۵- همان، ج ۷، ص ۵۱.
- ۲۶- ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۲۸؛ ابن مسکویه الرازی، تجارب الامم، ج ۳، ص ۱۰۵؛ ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ اسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ط الثانية ۱۴۱۳/۱۹۹۳، ج ۵، ص ۴۴.
- ۲۷- ابن مسکویه الرازی، تجارب الامم، ج ۳، ص ۱۰۵.
- ۲۸- طبری، التاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۶۷.
- ۲۹- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر قباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تحقیق محمد تقی مدرس رضوی، تهران، توس، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۸۴-۸۳.
- ۳۰- طبری، التاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۵۱.
- ۳۱- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۵۴.



- ۳۲- طبری، التاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۴۷؛ ذهبی، تاریخ اسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، ج ۶، ص ۲۵۱؛ ابن مسکویه الرازی، تجارب الامم، ج ۳، ص ۴۰۴.
- ۳۳- طبری، التاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۲۴.
- ۳۴- نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۱۴.
- ۳۵- همان، ۸۳.
- ۳۶- طبری، التاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۱۲.
- ۳۷- بلعمی، تاریخنامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی، تحقیق محمد روشن، تهران، سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۸۷۳.
- ۳۸- همان، ج ۴، ص ۸۹۰.
- ۳۹- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ص ۴۰۹؛ طبری، التاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۱۲؛ ابن- اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۵.
- ۴۰- دینوری نام حاکم محلی فرارود را در زمان فتح آن ناحیه توسط مسلمانان صول می داند رک: اخبار الطوال، ص ۳۲۷.
- ۴۱- سمعانی، عبدالکریم، الانساب، تحقیق عبدالرحمن بن یحیی المعلمی، حیدرآباد، مجلس دائره- المعارف الثمانیه، ط الاولی ۱۳۸۲/۱۹۶۲، ج ۸، ص ۳۴۹؛ اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، الاغانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، اول ۱۴۱۵، ج ۱۰، ص ۲۷۱؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمیه، اول ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۱۱۵.
- ۴۲- نویری، نویری، شهاب الدین احمد، نهایه الارب فی فنون الادب، قاهره، دارالکتب الوثائق القومیه، اول ۱۴۲۳، ج ۲۱، ص ۳۵۰.
- ۴۳- اصفهانی، الاغانی، ج ۱۰، ص ۲۷۱.
- ۴۴- سمعانی، الانساب، ج ۸، ص ۳۴۸؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۳۴۵.
- ۴۵- نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۸۱.
- ۴۶- همان، ص ۷۲.
- ۴۷- همان، ص ۶۶.
- ۴۸- همان، ص ۸۴.

